

نمایشنامه عروسکی « یکی بود، جنگ نبود »

شخصیت ها:

دیو شاخ بسر

موشک

باد

ابر

باران

و گروهی کودک که در هر صحنه با لباس های محلی وارد می شوند. البته می توان از لباس فرم و یکدست برای تمامی صحنه ها استفاده کرد.

صحنه: ناکجا آباد

شروع:

بچه ها هر کدام با یک لباس سنتی ایرانی وارد صحنه می شوند و بازی گروهی می کنند و دستان همدیگر را گرفته در صحنه می چرخند و می خوانند:

می خوایم بگیم یه قصه

یه قصه پر غصه

از سرزمین ایران

که اون پایین نشسته

مردم مهربون اون

با تلاش و با ایمون

همه عاشق ایرون

دوستش دارن فراوون

صدای رعد و برق شدید و خنده ترسناکی شنیده می شود. همزمان با صدای آن، بچه ها از هردو طرف صحنه بیرون می روند و تاریکی ترسناکی صحنه را می گیرد و صداهای هولناکی بر فضا حاکم می شود. دیو شاخ بسر از ته صحنه دیده می شود که بوکشان وارد می شود.

دیو:

کی بود؟ چی بود؟ کجا بود؟

از زمین بود؟ یا از هوا بود؟ (بو می کشد)
هان؟!.. این چیه؟ این چی چیه؟
انگاری که داره بو میاد. بوی چیه؟
هیم، باز بچه ها، آدم کوچولوها، بوی اوناس
شادیهها و خندیدن هاس.
انگار که یادشون رفته
این دیوه که همیشه
اونا رو زیر چشم داره.
وقتی که خورشید میره
تاریکی زود میگیره
این منم که رو لب بام
یا گوشه پنجره
آروم سرک می کشم
بالاسرشون میرسم.
من کاری به این ندارم
کیا ازم می ترسن.
بچه ها یا بزرگا
از من چرا می ترسن.
با چشمای خونینم
هرجا رو دید می زنم
آتیش پیا می کنم
با این چنگالای تیزم
هرجا رو چنگ می زنه
اونجا رو بهم میزنه
دود و آتیش میزنه.
از دندونام نگفتم
یا این سُمهای نازم
هرجا که پا می دارم
خرابی بار میارم

خونه ها رو وIRON می کنم
مردمو ویلون می کنم.
زیر پوست بزرگام
جلوی چشم اونهام
اونا رو بجون هم میندازم.
از این بالا می بینم
جنگی که درگرفته
بچه ها و مادرها
خیری ازش ندیده.
خند از لبهاشون
خوشدلی از دلهاشون
پر میزنه و میره
بجاش غصه میشینه.
اون وقته که میگم من
دیو شاخ بSRم من
همه باید بجنگن
بجون هم بیفتن
دوست ندارم خوشی رو
جنگ میندازم تو دنیا
می خندم به آدمها. (می خندد)
من شب و روز بیدارم
اما وقتی داشتم می اومدم
صدای این بچه ها
داشت میرفت رو اعصابم.
نباید گلهای اینا جوونه بزنه
درختاش سبز شه
بچه هاش بازی کنن
شادی کنن.
باید این چنگالامو

دندونامو، سمهامو

بکوبم اینجا

طوفانی شه، گردبادی

تا خاک بره تو چشم بچه هاش. (مکث)

ولی نه، چه فکری (به ذهنش رسیده)

به به، چه فکر بکری.

می خوام کاری کنم کارستون

فکری دارم براشون.

بزرگترین چیزی که تو جنگ حرف اولو می زنه.

من بهترین نوچه امو

شاگردمو

میفرستم سراغشون.

سراغ خنده هاشون. (داد می زند)

آی موشک تن آهنی

دل آهنی

دلش پر از دود سیاه

تا بخوره و بترکه

همه جا رو آتیش بکشه

بچه ها رو بترسونه

آواره و یتیم کنه.

بی مادر، بی پدر

بی برادر و خواهر

آواره و دربدر

آی موشک. . موشک پر دل و جرئت؟؟

موشک از بالا آویزان پایین می آید:

موشک:

در خدمتم قربان

صاب اختیارم، ای جان.

دیو:

خوب اومدی.

موشک:

در خدمتم.

دیو:

تو چیا می دونی از کسب من

از کار من؟

خبر داری از احوال من؟

موشک: خیلی چیزا می دونم.

دیو:

بگو می خوام بدونم

هرچی که تو فکرته

اون فکر آهسته.

ما قراره چی بکنیم؟

چیکار کنیم؟

وقتمونو کارمون

رو زمین و آسمون

چی باشیم، چی نباشیم؟

بگو می خوام بدونم.

موشک:

من همیشه می خواستم

پر زور و بازو باشم

دست به سینه، سر پایین

در خدمت تو باشم.

دیو:

می دونم و می دونم.

موشک:

توی هر جنگی که راه می ندازی

من سرور جنگ باشم.

دیو:

به به به، می دونم.

موشک:

من لایق این کارم؟

اشاره بفرما

پای شما فنا شم.

دیو:

می دونم

از تو چشات می خونم.

موشک:

من موشک آهنی

پر از دود و غبارم

هر جا که امر می کنی

اونجا آتیش بیارم.

اینها همه به لطف توست

به لطف سروری توست

در خدمتم سرورم

گرچه موشکی ناچیزم.

دیو:

تو خیلی پردل و جرئتی

حقا که دلت آهنه

برای همین می خوام

بفرستمت اون پایین

اون پایین روی زمین

زمین رو زیر و رو کنی

همه جا رو آتیش و دود کنی

همه رو آواره و ویلون

بچه ها رو یتیم و سرگردون

خنده رو بگیری ازشون

تحفه ما رو بدی بهشون

گریه، غم، غصه

اینها یادت می مونه؟

موشک:

من که جز این نمی دونم

کاری جز این نمی کنم

من موشکم، بالا بلند

پر سرعت و زیر و زرنگ

تیر می کشم توی هوا

اندازه ستاره ها

هر جایی که باید برم

راهمو زود میگیرم

با کله ام میرم پایین

هر جایی که شما بگین

می خورم و می ترکم

خنده ها رو می خشکونم

دیو:

به به، چقدر وفاداری تو

برو که خیلی دیره

اگه زودتر نجنبی

دل منم میگیره

میون اون شهر و کوچه

که بچه هاش دارن می خندن

نشونه اته

برو ببینم چیکار می کنی

نگاه من دنبالت.

موشک:

فدات بشم قربان

راحت باشه خیالتان

ای پره های پرتوان
بچرخین و بچرخین
بریم بالا، اوج بگیریم
بعد برسیم روی زمین
وسط اون کوچه باغ
بازی بچه های ناز
غوغایی رو به پا کنیم
بریم که رفتیم.

موشک پرت می شود. بچه ها وارد می شوند و باهم بازی کودکانه ای با تلفیقی از رقص های سنتی انجام می دهند
و می خوانند:

ما باید بازی کنیم
دست بزنیم شادی کنیم
یاد بگیریم از پدرها
گوش به پند مادرها
آیده مون رو بسازیم
امیدمون رو نبازیم
کار کنیم تلاش کنیم
نهال دوستی بکاریم

صدای باد بر آخر موسیقی سوار می شود و موسیقی فید می شود و بچه ها بیرون می روند. باد می آید.
باد:

هی... .

این چیه که داره تاخت می ره
دل منو سوراخ می کنه
نه راست میره
نه چپ میاد
از اون پایین بالا میاد؟
موشک:
بکش کنار ببینم.
باد:

اینجا دیگه جای منه

یواشتر.

کمی مودب حرف بزن

نه بیشتر.

موشک:

نمی دونستم این بالا صاحب داره

رد شدنم از اینجا اینهمه آب و تاب داره.

باد:

من همیشه این بالام

از اون پایین تا اینجا

کوه و جنگل و دریام

هر جا بری من اونجام.

موشک:

جنابعالی؟

باد:

وقتی هوا می چرخه

اون وقته که من هستم

من باد تیزپا هستم

گاهی سریع و آرامم

یا طوفانم یا نسیمم

ابر میارم

بارون و برف

اهل کارم

نه خواب و حرف.

موشک:

خیلی خب بابا

شناختمت

به خاطرم سپردمت

برو کنار که کار دارم

یه جای خوب قرار دارم

باد:

تو نمی گی کی هستی؟

از کجا و با کی هستی؟

ندیدمت تا حالا،

نه اون پایین، نه بالا

موشک:

من موشکم

کارم آتیش

می کوبم و می سوزونم

می کشم و می خشکونم

باد: آه آه چه کار بدی

برای ما آفتی

موشک:

حالا کجاشو دیدی؟

وسط حرفم پریدی

میرم سراغ آدمها

خونه ها و آبادیها

سراغ اون کوچه باغها

سرسیزی های باصفا

وسط بازی بچه ها

بکوبم و بسوزونم

شب بیارم به روزم

خنده ها رو بخشکونم

لبها رو با غم بدوزم

باد:

وای وای وای چه نامرد

دل نداری؟

روح سرد

بچه ها چه گناهی کردن؟

موشک:

این جنگه و من موشک

وقتی آتیش می زنیم

آدمها میشن عروسک

باد:

بیا و مردونگی کن

بچه ها رو رحمی بکن

ول کن جنگ بی پایه بذار دوستی بیاره.

موشک:

این دل من از آهنه

آتیش زدن کار منه

برو کنار دیرم شده

از دلخوشی آدمها

حسابی دلگیرم شده

باد:

نه خیر، باید فکری کنم

کاری کنم

به زودی دست بکار بشم

موشک:

هه هه

تا بخود بجنبی

من خودمو رسوندم

به آرزوم رسیدم

آتیش زدم سوزوندم

باد:

تو رو ساخته دیو سیاه

منم ساخته دست خدا

بریم ببینیم کی زود میرسه به مقصدش.

بچه ها وارد می شوند و باهم بازی کودکانه ای با تلفیقی از رقص های سنتی انجام می دهند و می خوانند:

ما کودکانیم

شیرین زبانیم

قدر وطن را

با هم می دانیم

گفتار ما خوب

هر کار ما خوب

با هر کسی هست

رفتار ما خوب

اما دشمن

ما رو نمی خوان

می خوان که کینه

باشه تو ایران

ایر وارد می شود و با ورود او بچه ها بازی کنان بیرون می روند.

موشک:

چی شده چیا شده

آسمون چرا سیاه شده

این چیه که رفت تو چشمام

رفت تو سینه ام، نفسهام؟

منو به سرفه انداخت؟

چی شد رنگ آسمون؟

رنگی رنگین کمون؟

برو کنار، کی هستی؟

جلوی چشممو بستی

همه جا رو کردی تاریک

راهمو کردی باریک

چرا همه اش دود و غبار؟

من گم شدم، هوار هوار

ایر:

حالا چرا داد می زنی؟
کیو داری فریاد می زنی؟
تو می دونی من کیم؟
از کجامو از چی ام؟
موشک:

نه نمی خوام بدونم
هیچ نمی خوام بدونم
الان توی دل تو
هم کرم و هم کورم
اما توی دل خود
هم آتیشم هم دودم
ابر:

بشنو تو این سرودم
نه آتشم نه دودم
زمونی من آب بودم
جزئی از دریا بودم
تا که خورشید زد به من
یه تکه ابر شدم من
این بالاها رها میشم
سفید میشم و برف میشم
سیاه میشم و بارون میشم
هم می زنمو رعد میشم
برق می شم
موشک:

خیلی خب بابا، خوشوقت شدم
بکش کنار که رد بشم
بدونم کجا هستم کجا بودم و کجا رفتم
ابر:
جائی میری شنیدم

برای همین پریدم

جلوی تو رسیدم

موشک:

چی می شنوم، چی شده؟

اون باد تیز پا گفته؟

ازم خبر رسونده؟

ابر:

بله که اون رسونده

منو اینجا نشونده

من که سیاه سفیدم

بدست باد اسیرم

اونه که منو می تکونه

به هر جایی می کشونه

موشک:

حتما بهت گفته که

کجا میرم

کارم چیه؟

ابر:

آره

باید که منصرف بشی

از مسیرت منحرف بشی

اونجا که میری جای تو نیست جای گلهاس، مال تو نیست

موشک:

تو هم که مثل اونی

از چی سخن می رونی؟

اگه جاتو گرفتم،

نگران نشو، زود میرم.

ابر:

دلواپسیم نیست از این

از پایینه، اون زمین

موشک:

نکنه اونم مال توئه؟

مال تو نیس، مال دوستته؟

ابر:

می خوام ازش بگم برات

خوب بین

یه دریا که اون بالاس

یه دریایی اون پایین

اینکه می گم یعنی وطن

جائی که من ازون اومدم

باید باشه همیشه

زنده و شاد و خرم

آدمهاشو نمی بینی؟

همیشه مشغول کارن

صفاشونو نمی بینی؟

اهل کار و تلاشن

بچه ها رو بزرگ کنن

بچه ها بشن با خدا

عصای دست اونها

از اون دریای بالا

تا اون دریای پایین

بشه برای اونها

بزرگترین سرزمین.

موشک:

چیکار داری می کنی؟

هیچ می دونی؟

داری لالایی می خونی؟

ابر:

لالایی نیست یه پنده

ارزش جنگ به چنده؟

من فقط می خوام راضیت کنم

برا خوب بودن یاریت کنم

موشک:

وای وای وای نگو رفت سرم

تو بدکاری سرورم

نمی تونم که خوب باشم

اون که می خوای تو، اون باشم

ابر:

فکراتو روی هم بریز

رو سر اون بچه ها

آتیش آوارگی نریز

موشک:

من نمی خوام فکر بکنم

از کار خودم دل بکنم

خداحافظ ابر سیاه

ابر سفید.

می خوام برم به اون پایین

ابر:

ولی به حرفام فکری بکن

بازم میام سراغ تو

موشک:

تا تو بیای

این موشکه که رفته

تو قلب زمین نشسته

چون حوصله اش سر رفته

ابر در حال رفتن است. صدای دیو شنیده می شود که سیاهی هایی از آن بر بالای صحنه نیز دیده می شود.

دیو:

برو برو، من باهاتم
هرجا باشی کنارتم
جنگو بذار روی زمین
خراب بشه این سرزمین
دو... بدو... دو...

موشک:

من به دیوه قول دادم
براش آتش بیارم
اما چی بود ابر می گفت؟؟
یا اینکه اون باد می گفت؟؟
اصلا ولش این حرفا رو، من کجا؟
صلح و آشتی روی زمین؟ اون کجا؟
بچه کجا، خنده کجا؟
خرابی این زمین کجا؟
بهتره بهش فکر نکنم
من کار خودم رو بکنم

بچه ها وارد می شوند و باهم بازی کودکانه ای با تلفیقی از رقص های سنتی انجام می دهند و می خوانند:

ای مونس خوبم
ای میهن پیروز
لبهای مردم را
گل می کنی هر روز
در سینه ات داری
صد قصه شیرین
یک قصه ات شاد است
یک قصه ات غمگین
در خاک خاک تو
خوشبوئی گلهاست
بی تابی موج است
زیبائی دریاست

آرامشت را من
از درگاه حق خواهم
در آسمان عشق
پرواز کنیم باهم
صدای رعد و برق شنیده می شود. لحظه ای بعد صدای باران. آنگاه باران داخل می آید.
موشک:

اوه اوه عجب صدائی
عجب صدای پایی
انگار یکی داره میآد
نکنه داره منو می پاد؟ (مکث-متوجه قطرات باران میشود)
اینها چیه که می باره
خودشو به من می ماله؟
آسمون شده پاره؟
باران:

شنیدی اسم بارون؟
میباره از آسمون؟
موشک:
بارون؟؟
کجا بودی،
اون بالا؟
کجای آسمونا؟
من که تو رو ندیدم تا حالا
باران:

مادر من ابر سیاهه
هر وقت بخواد منو می باره
لطفات و مهربونی
و دل و ذات و جونمه
بخشیدن و مهر و وفا
روحمه ، تو وجودمه

بر سر هر کسی باشم
با دونه های آبم
براش برکت میارم
هر جایی که خشکیده
با دونه های بارون
اونو از نو میسازم
موشک:

کارت درست، آفرین
که می باری بر زمین
تو اهل کار خوبی
من که نیستم اهل این
باران:

تو می تونی بهترین باشی
همینی و بیش از این باشی
موشک:

لطفا نرو تو جلد من
حساب نکن رو جون من
می خوای که خامم کنی
از کار بیکارم کنی؟
باران:

هیچ می دونی کجا میری؟
هیچ فکر کردی، چرا میری؟
موشک:

دست از سر من بردار
برو راحتم بذار

باران:
خبر داری از اون پایین؟
چه خبره روی زمین؟

ارزش کار تو چیه؟

ارزش ویرونی چیه؟

موشک:

نگو این حرفا رو به من

نزن اعصابمو بهم

باران:

تو که داری می ری راهو

بسپار به من گوشهاتو

می دونی کجا می بارم؟

کجا رحمت میارم؟

جائی که آدمای اون

همیشه با خدا میشن

وقتی که من می بارم

همیشه دست به دعا می شن

آغوش گرم همه شون

سفره های رنگینشون

بازه برای مهمونا

با دلای روشنون

از چی بگم از چی نگم

هر چی بگم کم گفته ام

زندگیشون زبونزده

هنرهاشون که سرتره

تو کل این زمین و خاک

این خاکه خاک برتره

موشک:

اینا رو به من چرا میگی؟

به موشک موشکها میگی؟

فکر میکنی من خام میشم،

از این جا و اونجا میگی؟

باران:

چرا یهو پریدی

حرف منو بریدی؟

چهار تا فصل خدا،

جون من یه جا دیدی؟

اینجا گوشه بهشته،

خدا با ملائک سرشته

بچه های ناز اون

شدن عین فرشته

ملشون

مردمشون

سرگرم کار خودشون

اما کسایی این وسط

برنمی داره چشمشون

اونها ندارن اینهمه

دلخوشی تو زندگیشون

برا همین سعی می کنن

بشکنن اتحادشون

بچه ها رو بترسونن

غصه بدن تو دلاشون

موشک:

ای وای شدم کلافه

سرم گیج شد دوباره

باران:

از خاک و آبش گفتم؟

هرچی بگم کم گفتم

از آبهای بیکران

خزر و فارس و عمان

ترک و لر و کرد و بلوچ

از مردم دلیران

همه مردم ایران

موشک:

سرم داره گیج می خوره

دلم داره پیچ می خوره

ما کارمون خرابی بود

سوزوندن و تباهی بود

سیاهی و خرابی

برام میاره شادی؟

باران:

بشنو حرف نهایی

بعدش دیگه رهایی

می خوام بگم از جایی

با گنبد طلائی

می شنوی صداشو از دور(صدای کرناهای حرم امام رضا ارم بلند می شود)

می بینی گنبد پرنور؟

هر روز و شب اون بالاست

حتما که خوب فهمیدی

همون گنبد رضااست

رضا امام غریب

رضا به حکم قضااست

افتاده دور از وطنش

سایه لطفش برپاست

موشک:

نیستم تو حال خودم

از خودم بیخود شدم

این آهنگ که می شنوم

خو میگیره تو تنم

باران:

می خوام از غریب الغربا

بده دستی بسوی ما

شر شیاطین زمون

کنده بشه از سر ما

موشک:

موندم چیکار ای بارون

من که نبودم نادون

با حرفائی که گفتی

شده حواسم داغون

باران:

قطره هامو زدم رو تن تو

نرم بشه پیراهن تو

دل رحمی و مهربونی

نفوذ کنه تا دل تو

تو این زمین دست آقا

پشت و پناه بچه هاس

لطف و نگاه و کرمش

شامل حال آدمهاس

من دیگه باید برم

تو رو به خدا بسپارم

بجز تصمیم خوب تو

آرزوئی نیست بر سرم

باران آرام می خواهد دور شود و صدای کرناها هم کم می شوند و قطع می شوند. سایه هایی از دیو بر پس زمینه وجود دارد.

موشک:

مگه من چی می تونم

می تونم چیکار کنم؟

من موشک آتیشبارم

تو کار خوب کم میارم

صدای دیو:

چی شده خودت رو باختی

بین از خودت چی ساختی؟

یادت رفته کی هستی؟

اینهمه راهو تاختی؟

موشک:

من تازه بخودم اوادم

از گمراهی دراوادم ، اما حیف که دیر شده

دیو:

(می خندد) منم که دیو جنگم

باخوییا می جنگم

الان شدی تفنگم

تو شیشه ای من سنگم

وقتی که منفجر شدی

با خوشحالی می خندم

موشک:

من باید فکری بکنم

یه فکر بکری بکنم

اونجا دیگه جای من نیست

آتیش زدن کار من نیست

دیو:

دیگه کار از کار گذشته

گذشته برنگشته

موشک:

من زورمو جمع می کنم

توونمو جمع می کنم

هر کاری از دستم بیاد

زندگیمو می دم به باد

دیو:

هه هه هه کورخوندی

فرصتها رو سوزوندی

من میرم اون بالاها

بشینم برا تماشا

وقتی می خوای بکوبی

بترکی و بسوزی

غم رو رو زمین بکاری

براشون غصه بیاری

بچه ها بشن بی پدر

آواره و دربدر (می رود)

موشک:

من می دونم چیکار کنم

باید که دست بکار بشم

برم پایین اما باید

بازی بچه ها بشم.

صدای افتادن موشک پخش میشود ولی انفجاری رخ نمی دهد. موشک خود بر زمین می افتد و منفجر نمی شود. صدای داد زدن دیو شنیده می شود که انگار جایی سقوط می کند.

موشک:

(خوشحال و راضی) آخیش که من رسیدم

عجب تیری کشیدم

ولی... ولی نترکیدم

زمین پاگو دیدم

به آرزوم رسیدم

کجایی بارون

ابر و باد

بیاین که آدمها رو

من کرده ام شاد شاد

بچه ها وارد می شوند. دور موشک بازی می کنن و دستشان را حلقه کرده و دورش می چرخند. موشک با خنده به آنها نگاه می کند.

بچه ها:

آهای آهای آی بچه ها

بزرگترا و کوچکترا

حالا دیدین قصه ما

قصه پرغصه ما

دست گل امام رضا

همیشه یار ما بوده

دست نیاز به لطف او

همیشه کار ما بوده

بیاین باهم دعا کنیم

خدامونو صدا کنیم

دستهامونو بهم بدیم

کینه ها رو رها کنیم

سرزمین دلیران

همه مردم ایران

وقتی باهم دمسازند

آینده رو میسازند

آینده مون امروزه

امروز فردای دیروزه

دیروز، امروز و فردا

ایران تو صلح و صفا

خار چشم دشمنها

همه مردها و زنهای

پیش بسوی فردا.

تمام - م.ص

منبع نمایشنامه :

نوشته مهدی صالحیار

گروه تئاتر اوینار

www.oynarart.blogfa.com

مرداد ۸۹

اجرا منوط به مجوز نویسنده: ۰۹۱۴۸۹۲۸۹۹۲